

# The Deduction of Islamic Rulings by the Ahl al-Bayt (peace be upon them) with an Approach to Teaching the Method of Inference

Sayyed Jafar Sadeghi Fadaki

Encyclopedia of Quranic Studies Group, Research Institute of Culture and Quranic Knowledge, Research Institute of Islamic Sciences and Culture, Qom, Iran. [j.sadeqi@isca.ac.ir](mailto:j.sadeqi@isca.ac.ir). 0000-0001-7029-1777

---

## Article

## ABSTRACT

### Article type:

Research Article

### Article history:

Received: 2022 November 1

Revised: 2025 March 16

Accepted: 2025 August 10

Published online:

### Keywords:

*Ahl al-Bayt (AS),*

*Ijtihad,*

*Sharia Rulings,*

*Religious Rulings*

*Quran,*

*Tradition.*

Among the duties of the Messenger of God and the infallible Imams of Shia is to clarify the religious rulings needed by humans. However, there are different viewpoints among the jurists of both sects regarding whether they utilized the method of Ijtihad and the derivation of rulings from religious texts in understanding and explaining religious rulings. Some Sunni jurists believe that Ijtihad was permissible for the Messenger of God and that he performed Ijtihad in numerous instances to explain religious rulings. In contrast, some Sunni jurists and the majority of Imami jurists have considered Ijtihad by the Messenger of God and the infallible Imams impermissible and have denied its occurrence by them. Another view, supported in this research, is that Ijtihad can be differentiated into two types: specific Ijtihad and general Ijtihad. Specific Ijtihad was not permissible for the Ahl al-Bayt, and this action did not occur on their part. However, general Ijtihad was permissible for this family and occurred in many instances with specific goals such as teaching the method of deriving rulings from the Quran, proving the divine origin of rulings issued by them, and correcting the errors of some Muslims in understanding rulings from the Quran. This research discusses the aforementioned viewpoints, critiques some of them, and presents and proves the latter viewpoint with multiple pieces of evidence

---

**Cite this article:** Sadeghi Fadaki, S J. (2025). The deduction of Islamic rulings by the Ahl al-Bayt (peace be upon them) with an approach to teaching the method of inference. *Islamic Jurisprudential Researches*,



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press

DOI:

## «اجتهاد احکام شرعی از سوی اهل بیت (ع) با رویکرد تعلیم شیوه استنباط»

سید جعفر صادقی فدکی

گروه دائرة المعارفهای قرآنی، پژوهشکده فرهنگ و معارف قرآن، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران. j.sadeqi@isca.ac.ir

### چکیده

از جمله وظایف رسول خدا (ص) و امامان معصوم شیعه (ع)، بیان احکام شرعی مورد نیاز انسان هاست. اما در این که آیا آنان، در فهم و بیان احکام شرعی از متون دینی از شیوه اجتهاد و استنباط احکام هم بهره گرفته اند یا خیر؟ دیدگاههای متفاوتی میان فقیهان فریقین مطرح است. برخی فقیهان اهل سنت برآنند که اجتهاد برای رسول خدا (ص) جایز بوده و آن حضرت در موارد متعدد برای بیان احکام شرعی اجتهاد کرده است. در مقابل عده ای از فقیهان اهل سنت و عموم فقیهان امامیه اجتهاد رسول خدا و امامان معصوم (ع) را جایز ندانسته اند و وقوع این عمل از سوی آنان را انکار کرده اند. دیدگاه دیگر مورد تأیید در این پژوهش آن است که اجتهاد، به دو نوع اجتهاد خاص و عام قابل تفکیک است. اجتهاد خاص بر اهل بیت (ع) جایز نبوده و این عمل از جانب آنان واقع نشده است، اما اجتهاد عام از سوی این خاندان جایز بوده و این عمل در موارد فراوان و با اهدافی خاص همچون تعلیم شیوه استنباط احکام از قرآن، اثبات وحیانی بودن احکام صادر شده از سوی خود و اصلاح خطای برخی مسلمانان در برداشت احکام از قرآن واقع شده است. در این پژوهش ضمن بیان دیدگاههای یاد شده و نقد برخی آنها، دیدگاه اخیر مطرح و با ادله متعدد اثبات شده است.

### اطلاعات مقاله

نوع مقاله:

پژوهشی

تاریخ دریافت: 1401/8/10

تاریخ بازنگری: 1403/12/26

تاریخ پذیرش: 1404/5/19

تاریخ انتشار:

کلیدواژه‌ها:

اهل بیت (ع)،

اجتهاد،

احکام شرعی،

استنباط احکام،

قرآن،

سنت.

استناد: سید جعفر صادقی فدکی (1404)، اجتهاد احکام شرعی از سوی اهل بیت (ع) با رویکرد تعلیم شیوه استنباط، پژوهشهای فقهی،

ناشر: انتشارات دانشگاه تهران.

© نویسندگان.



## مقدمه:

قرآن کریم اولین منبع تشریح احکام الهی است که بر رسول خدا(ص) نازل شده است و همه نیازهای تشریحی بشر را در موضوعات مختلف عبادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، قضائی و ... به گونه جزئی و یا تحت عناوین کلی بیان کرده است: «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ؛ ما چیزی را در قرآن فروگذار نکردیم». (انعام/38) در آیه ای دیگر می فرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ؛ و فرو فرستادیم قرآن را که بیان کننده هر چیزی است». (نحل/89) که بر پایه روایات، قدر متیقن علوم یاد شده، معارف دین و احکام شرعی است. (کلینی، 1363، ج 1، ص 199) همچنین، بر اساس آیات متعددی از قرآن (فاطر/32، عنکبوت/29، رعد/43 و ...) و روایات تفسیری، امامان معصوم (ع) نیز از جمله کسانی اند که خداوند همه علوم و معارف این کتاب الهی را در نزد آنان به ودیعه نهاده است. (کلینی، 1363، ج 1، ص 213-215 و 229) افزون بر قرآن کریم، سنت که در قالب منابع متعدد همچون احادیث قدسی (حر عاملی، 1384، ص 3) کتابهای پیامبران پیشین، دریافت علوم الهی با الهام یا از طریق روح القدس، وراثت علوم و معارف الهی از پیامبر(ص)، کتابهای جفر، جامعه و مصحف حضرت فاطمه تیلور یافته، از دیگر راهها و منابع علم پیامبر و امامان معصوم(ع) به شمار می روند. (کلینی، 1363، ج 1، ص 256-220؛ حیدری، 1429، ص 475-84)

موضوع بحث در این پژوهش آن است که با توجه به وجود قرآن کریم و منابع یاد شده در نزد اهل بیت(ع) و علم لدنی آنان به معارف الهی نهفته در این منابع، آیا رسول خدا و امامان معصوم(ع) برای فهم و بیان احکام شرعی از روش اجتهاد و استنباط احکام هم بهره برده اند یا خیر؟ در این مورد دیدگاههای متفاوتی میان فقیهان شیعه و اهل سنت مطرح شده است که در ادامه این پژوهش به این دیدگاهها اشاره می شود.

پرداختن به این بحث از آن جهت ضرورت دارد که برخی معتقدند رسول خدا(ص)، از اجتهاد خویش برای رسیدن به حکم الهی بهره گرفته است و حتی برخی از پیروان این نظریه، خطای در اجتهاد را نیز بر آن حضرت جایز دانسته اند که نتیجه این دیدگاه و حیانی نبودن برخی احکام صادر شده از سوی رسول خدا(ص) است. در مقابل، برخی از عدم جواز اجتهاد از سوی رسول خدا و اهل بیت(ع) به گونه مطلق سخن به میان آورده اند که نتیجه این نظر، نفی برخی موارد اجتهاد و استنباط احکام از نصوص از سوی آنان است، از این رو این پژوهش در صدد است تا

موضوع اجتهاد اهل بیت(ع) را به طور مطلق بررسی کرده و دیدگاه صحیح در این باره را بر پایه آیات قرآن و روایات تبیین نماید.

این بحث، نخست با طرح موضوع اجتهاد پیامبر وارد منابع تفسیری و اصولی اهل سنت گردید. (جصاص، 1415، ج 2، ص 25؛ سرخسی، 1414، ج 2، ص 91) و سپس به سبب عدم همخوانی آن با برخی آموزه های وحیانی، از سوی عموم مفسران و فقیهان شیعه (شیخ طوسی، 1409، ج 7، ص 267؛ سبحانی، 1418، ج 1، ص 115) و برخی عالمان اهل سنت (فخر رازی، 1413، ج 3، ص 14؛ ابن حزم، بی تا، ج 5، ص 701-698) مورد نقد قرار گرفت. افزون بر این، در این موضوع دو مقاله از سوی برخی محققان معاصر در مجلات غیر علمی پژوهشی با عناوین: «اجتهاد پیامبر در منابع فریقین» (امینی، 1388، ص 205-237) و «اجتهاد پیامبر(ص)» (ضیائی فر، 1387، ص 36-64) تألیف شده است. لیکن در تالیفات یاد شده تنها موضوع اجتهاد خاص از سوی پیامبر (ص) مورد بحث قرار گرفته است، ولی در این پژوهش از یک سو، به مطلق اجتهاد، اعم از اجتهاد خاص و عام پرداخته شده است و از سوی دیگر، موضوع بحث منحصر به اجتهاد رسول خدا نبوده، بلکه اجتهاد امامان معصوم(ع) نیز مطرح و مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است. ولی قبل از پرداختن به اصل بحث، لازم است برخی اصطلاحات مربوط به موضوع تبیین گردند.

#### مفاهیم و اصطلاحات:

1. «اجتهاد»: از ریشه «جهد» یا «جهد» به معنای وسع و طاقت گرفته شده است. (ابن منظور، 1405، ج 3، ص 133) بر این اساس، اجتهاد در لغت به معنای به کار گرفتن توان در طلب چیزی است. (جوهری، 1407، ج 2، ص 461) و در علم اصول در دو معنا اصطلاح شده است:

**الف) اجتهاد به معنای خاص:** اجتهاد به معنای خاص در فقه اهل سنت مطرح و دلیلی مستقل در برابر کتاب و سنت به شمار می رود و در تعریف آن چنین آورده اند:

«به کار گرفتن توان از راه تفکر و رأی شخصی و وسائلی که شرع ما را به سوی آن هدایت کرده است برای رسیدن به حکم شرعی در واقعه ای که نصی در آن وجود ندارد». (الخلاف، بی تا، ص 7) شهید صدر در باره این اصطلاح می نویسد:

«واژه اجتهاد نخستین بار برای بیان قاعده ای در مکتب اهل سنت به کار گرفته شد و آن قاعده آن است که اگر فقیه در راه استنباط و کشف حکم شرعی، نصی از قرآن و سنت پیدا کرد به

همان تمسک می کند و در غیر این صورت، به رأی خود عمل می کند و اجتهاد به این معنا مساوی با «رأی» است که در مکتب آنان رواج یافته است» (صدر، 1406، ج 1، ص 46)

**ب) اجتهاد به معنای عام:** به معنای برداشت احکام شرعی از نصوص است. برخی از فقیهان امامیه در تعریف آن گفته اند:

«یا اجتهاد عبارت است از بذل همه توان و طاقت در تحصیل احکام شرعی از ادله تفصیلی آن که قرآن و سنت است» (صدر، 1427، ج 1، ص 19)

آمدی از فقهای اهل سنت نیز می نویسد:

«اجتهاد عبارت است از به کار گرفتن توان در طلب ظن به احکام شرعی به گونه ای که احساس شود نفس از تلاش بیشتر در این امر عاجز است» (آمدی، 1403، ج 4، ص 162)

2. «استنباط»: استنباط از ریشه «نبط» و در لغت به معنای اخراج چیزی از قعر و باطن چیزی دیگر دانسته اند. (مصطفوی، 1417، ج 12، ص 27) و در اصطلاح فقه به استخراج حکم از فحوای نصوص (شریف مرتضی، 1405، ج 2، ص 262) یا مطلق ادله شرعی (انصاری، 1415، ج 3، ص 103) با نوعی اجتهاد گفته می شود. (عبد المنعم، بی تا، ج 1، ص 163) بر این اساس، بسیاری اجتهاد را مرادف با استنباط شمرده و هر دو اصطلاح را به معنای استخراج احکام شرعی از ادله تفصیلی دانسته اند. (صدر، 1406، ج 1، ص 50) ولی برخی این دو را متفاوت دانسته و در تفاوت آنها گفته اند:

«اجتهاد به معنای قدرت بر استخراج حکم شرعی از ادله آن است، ولی استنباط به عمل استخراج احکام شرعی از ادله گفته می شود» (انصاری، 1415، ج 3، ص 103)

3. «اهل بیت»: «اهل بیت» در لغت به معنای ساکنان خانه است. (ابن فارس، 1404، ق 1، ص 150) و در اصطلاح، به ساکنان و وابستگان بیت پیامبر (ص) گفته می شود. (طبرسی، 1415، ق 8، ص 155 و 156) که عالمان شیعه، مصداق آنان را پیامبر اسلام و حضرت علی و فاطمه و فرزندان معصوم آنان دانسته اند. (شاهرودی، 1428، ج 1، ص 124) بسیاری از عالمان اهل سنت نیز مصداق اهل بیت را پیامبر و حضرت علی و فاطمه و دو فرزند آنان دانسته اند. (طبری، 1415، ج 22، ص 9) ولی برخی از آنان مراد از این خاندان را افراد یاد شده و همسران پیامبر یا همه بنی هاشم یا بنی هاشم و بنی المطلب و یا تنها همسران پیامبر دانسته اند. (طبری، 1415، ق 22، ص 13؛

فخر رازی، 1413، ج 25، ص 209) مراد از اهل بیت در این پژوهش، پیامبر اکرم و حضرت علی و فاطمه و امامان معصوم(ع) از نسل آنان است.

### دیدگاه‌های مطرح در مورد اجتهاد اهل بیت(ع)

اجتهاد و استنباط احکام شرعی از سوی رسول خدا و امامان معصوم(ع) در دو حوزه قابل مطرح است. مورد نخست اجتهاد در موارد عدم وجود نص، یعنی اجتهاد خاص است و مورد دیگر اجتهاد در موارد وجود نص، یعنی اجتهاد عام است:

#### الف) اجتهاد خاص از سوی اهل بیت(ع):

در مورد جواز اجتهاد خاص از سوی رسول خدا و امامان معصوم(ع) دو دیدگاه ذیل در میان فقیهان اسلامی مطرح است:

##### 1. جواز اجتهاد از سوی اهل بیت(ع):

بسیاری از فقیهان اهل سنت معتقدند در موارد عدم وجود نص، اجتهاد از سوی رسول خدا(ص) جایز است و این کار واقع هم شده است. (جصاص، 1415، ج 2: 25؛ سرخسی، 1414، ج 2: 91) برخی از پیروان این دیدگاه پا را فراتر نهاده و برآنند که افزون بر جواز اجتهاد از سوی رسول خدا، ممکن است آن حضرت در اجتهاد خود نیز خطا کند. (شیرازی، 1406، ص 367) عمده ترین دلایل پیروان این نظریه عبارت است از:

الف) آیات قرآن: آیه نخست، آیه 105 نساء است که می فرماید:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ؛ ما این کتاب را به راستی بر تو نازل کردیم تا میان مردم بدان سان که خدا به تو آموخته است داوری کنی.»

در این آیه خداوند پیامبر اسلام(ص) را مکلف کرده است تا بر اساس آنچه خداوند به آن حضرت نشان داده حکم کند و آنچه خداوند به آن حضرت نشان داده افزون بر حکم بر طبق نصوص، شامل حکم بر اساس رای و اجتهاد هم می شود، زیرا احکام یاد شده را نیز خداوند به آن حضرت نشان می دهد. (آمدی، 1402، ج 4، ص 165 و 166)

دلیل دیگر، آیات 67 و 68 سوره انفال است که می فرماید: « مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يَبْخُنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ برای هیچ پیامبری نسزد که اسیران داشته باشد تا آن که در روی زمین کشتار بسیار کند. شما متاع دنیا را می خواهید و خدا آخرت را می خواهد و او

پیروزمند و حکیم است. اگر پیش از این از جانب خدا حکمی نشده بود، به سبب آنچه گرفته بودید عذابی بزرگ به شما می‌رسید».

خداوند در این آیات رسول خدا را به جهت گرفتن فدیة در برابر آزادی اسیران مشرک مذمت کرده است و مذمت پیامبر از سوی خداوند دلیل بر آن است که این عمل رسول خدا بر اساس اجتهاد آن حضرت بوده است و نه بر اساس وحی. (آمدی، 1402، ج 4، ص 166)

آیه دیگر آیه 43 سوره توبه است که در آن آمده است:

«غَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَا لِكَا الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ؛ خدایت ببخشاید، چرا پیش از آنکه [حلال] راستگویان بر تو روشن شود و دروغگویان را بازشناسی، به آنان اجازه دادی؟». در این آیه خداوند پیامبر اسلام را به سبب اجازه دادن به منافقان برای ترک جهاد مذمت کرده است و مذمت آن حضرت از سوی خداوند دلیل بر آن است که اجازه پیامبر بر اساس اجتهاد آن حضرت بوده است، زیرا اگر بر اساس وحی بود، مذمت معنا نداشت. (جصاص، 1405، ج 3، ص 242) همچنین برخی پیروان این دیدگاه، آیه یاد شده و آیه پیشین را دلیل بر خطای آن حضرت در اجتهاد دانسته‌اند. (آمدی، 1402، ج 4، ص 166)

ب) روایات: روایت نخست، حدیثی از پیامبر(ص) است که می‌فرماید:

«إِنكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ وَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أُنْ يَكُونُ الْحَنُّ بِحِجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ وَإِنَّمَا أَقْضِي لَكُمْ عَلَىٰ نَحْوِ مِمَّا أَسْمَعُ مِنْكُمْ. فَمَنْ قَضَيْتَ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا، فَلَا يَأْخُذْهُ. فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ يَأْتِي بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛

شما نزاع خودتان را نزد من مطرح می‌کنید و همانا من بشری هستم، در حالی که برخی از شما در استدلال خود رساتر از دیگری است و من میان شما همان گونه که می‌شنوم قضاوت می‌کنم. پس اگر به نفع کسی از حق برادر مسلمانش قضاوت کردم نباید آن حق را بگیرد، زیرا در این صورت پاره ای از آتش را به او داده‌ام که در روز قیامت آن را به همراه می‌آورد». (بخاری، 1401، ج 3، ص 161)

در این روایت از قضاوت رسول خدا(ص) میان مردم بر اساس شواهد موجود و امکان خطای آن حضرت در قضاوت یاد شده است، از این رو این حدیث دلالت دارد که آن حضرت بر اساس رای خود اجتهاد می‌کرده و در اجتهادش ممکن است خطا کند. (آمدی، 1402، ج 4، ص 216 و

در روایتی دیگر نیز آمده است:

«رسول خدا با ما نماز خواند. یکی از اصحاب بنام ابراهیم گفت: پیامبر در نماز اضافه یا کم کرد. پس از سلام به آن حضرت عرض شد. ای رسول خدا، در نماز چیزی حادث شد. پیامبر فرمود: چه چیزی؟ عرض شد. چنین امری واقع شد. پیامبر پاها را جمع کرد و رو به قبله قرار گرفت و دو سجده سهو بجا آورد و سلام داد. سپس رو به ما کرد و فرمود: اگر در نماز چیزی واقع می شد (که من به آن آگاه بودم) به شما خبر می دادم، لیکن من بشری هستم که همانند شما فراموش می کنم. پس هر گاه فراموش کردم به من یادآوری کنید». (بخاری، 1401، ج 1، ص 105؛ نیشابوری، بی تا، ج 2، ص 84)

در این روایت نیز رسول خدا(ص) انسانی همانند دیگر انسانها شمرده شده است که در نماز خود سهو و اشتباه می کند. بنا بر این، همان گونه که انسانهای دیگر اجتهاد کرده و گاه در اجتهادشان خطا می کنند، آن حضرت نیز اجتهاد کرده و در اجتهاد خویش خطا می کند. (آمدی، 1402، ج 4، ص 217)

**نقد دیدگاه یاد شده:**

دیدگاه جواز اجتهاد رسول خدا(ص) در موارد عدم وجود نص، اعم از دیدگاه اجتهاد و امکان خطای آن حضرت یا عدم خطای آن حضرت در اجتهاد صحیح نیست و از ادله ارائه شده، می توان پاسخ داد:

الف) پاسخ دلایل قرآنی:

در نقد استدلال به آیه 105 نساء باید گفت: آیه بر جواز اجتهاد پیامبر(ص) دلالت ندارد، بلکه بر عدم جواز اجتهاد دلالت دارد، زیرا فعل «أَرَاكَ» از رویت به معنای علم است، نه به معنای اعتقاد و رأی حاصل از اجتهاد. (طبرسی، 1415، ج 3، ص 182؛ فخر رازی، 1413، ج 11، ص 33) افزون بر این، در ابتدای آیه از نزول قرآن بر پیامبر یاد شده: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» و سپس از حکم کردن آن حضرت بر اساس آنچه خداوند به آن حضرت نشان داده یاد شده است: «لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ». بنا بر این مراد آیه آن است که خداوند قرآن را بر پیامبرش نازل کرده تا آن حضرت بر اساس احکام الهی موجود در این کتاب که خداوند به آن حضرت نشان داده حکم کند. از این رو آیه بر نفی اعتماد بر رای و حکم کردن بر اساس کتاب خدا دلالت دارد. (ابن حزم، بی تا، ج 5، ص 702)

آیات 67 و 68 انفال نیز ارتباطی به اجتهاد پیامبر(ص) و خطای آن حضرت در اجتهاد ندارد، زیرا در این آیات عمل برخی مسلمانان در گرفتن اسیر به طمع دستیابی به غنائم مذمت شده است، به این بیان که در صدر این آیات، نخست از سنت رایج میان پیامبران الهی یاد شده است که در جنگهای خود تا زمان غلبه بر دشمن حق گرفتن اسیر نداشتند، زیرا اسیر گرفتن قبل از آشکار شدن نشانه های پیروزی، آنان را از پیروزی باز می دارد و ممکن است اسباب شکست آنان را فراهم کند. (طباطبائی، بی تا، ج 9، ص 135 و 136؛ مکارم شیرازی، 1367، ج 7، ص 244) اما پس از پیروزی بر دشمن گرفتن اسیر و فدیة گرفتن از آنان در مقابل اسیران ایرادی ندارد، چنان که قرآن در آیه ای دیگر نیز به این امر اشاره کرده است: «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْنَتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِنَّا فِدَاءٌ». (محمد/4) اما در جنگ بدر گروهی از مسلمانان بر خلاف فرمان پیامبر، برای دریافت فدیة از مشرکان اقدام به گرفتن اسیر قبل از غلبه بر دشمن کردند. از این رو آیات یاد شده آنان را به سبب انجام این کار مذمت کرد. مؤید این امر آن است که بر خلاف صدر آیه که خطاب به پیامبر است: «مَا كَانَ لِنَبِيٍِّّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ» در جملات: «تَرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا» و «لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» مسلمانان مورد خطاب قرار گرفته و مذمت شده اند. بنا بر این، مذمت در آیه ارتباطی به پیامبر(ص) و اجتهاد آن حضرت ندارد. (طباطبائی، بی تا، ج 9، ص 135 و 136؛ سبحانی، 1418، ج 1، ص 121 و 122)

آیه 43 سوره توبه نیز دلالتی بر اجتهاد پیامبر(ص) و خطای آن حضرت در اجتهاد ندارد، زیرا اولاً: آیه ارتباطی با مسائل دینی و احکام فقهی ندارد، زیرا جمله «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ» همانند جمله «غفر الله لك» و مانند آن دعا و تعظیم پیامبر است و نه توبیخ آن حضرت. (سید مرتضی، 1409، ص 160) ثانیاً: عتاب در آیه از باب: «آیاک اعنی واسمعی یا جاره» است که هر چند در ظاهر خطاب به پیامبر است، ولی مقصود اصلی، مذمت منافقان و آشکار شدن دروغ آنان است، مؤید این امر آیات بعدی است که نشان می دهد اگر آن حضرت اجازه ترک جهاد هم نمی داد آنان در جهاد شرکت نمی کردند و اگر شرکت هم می کردند جز ضرر، نفعی برای مسلمانان نداشتند: «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً ... لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ». (توبه/46 و 47)

(ب) پاسخ دلایل روایی:

روایات مورد استناد نیز ادعای یاد شده را اثبات نمی کند، زیرا روایت نخست ارتباطی با اجتهاد آن حضرت ندارد، بلکه مربوط به قضاوت پیامبر بر اساس ظواهر و ادله طرفین است، زیرا آن حضرت در این روایت می فرماید: من وظیفه دارم تا بر اساس ظواهر و ادله طرفین برای اثبات ادعایشان حکم کنم و قضاوت من بر اساس ادله یاد شده، ممکن است با واقع مطابق بوده و یا مخالف باشد و حقی از یکی از دو طرف ضایع شود. (مکارم شیرازی، 1367، ج 4، ص 113) و قضاوت بر اساس ظواهر و دلایل طرفین، حکم اسلام در اختلافات است که همه قاضیان و حاکمان، اعم از معصومان یا غیر معصومان وظیفه دارند طبق آن حکم کنند و نه بر اساس علم خود و یا آنچه در واقع اتفاق افتاده است. بنا بر این، در اینجا نیز رسول خدا(ص) بر اساس حکم خدا حکم کرده است و نه بر اساس اجتهاد خویش.

در مورد روایت دوم نیز باید گفت: این روایت، افزون بر این که با عصمت پیامبر(ص) ناسازگار است. (علامه حلی، 1414، ج 3، ص 309) با دلایل عقلی نیز منافات دارد، زیرا سبب می شود مردم به گفتار و کردار پیامبر بی اعتماد شوند و از آن حضرت دوری گزینند. (محقق بحرانی، بی تا، ج 9، ص 118؛ مجلسی، 1403، ج 25، ص 351) افزون بر این، با بسیاری از روایات دیگر شیعه و اهل سنت که در آنها خطا و سهو از سوی پیامبر(ص) نفی شده، نیز منافات دارد، مانند حدیث منقول از طریق اهل سنت که می گوید: برخی از اصحاب پس از سلام نماز از آن حضرت سؤال کردند، آیا نماز را با قصر خوانده اید و یا فراموش کرده اید؟ پیامبر در پاسخ فرمود: «هیچ کدام از این دو عمل واقع نشده است». (نیشابوری، بی تا، ج 2، ص 87) و یا روایتی دیگر که آن حضرت فرمود: «فراموش نکرده ام و نماز با قصر هم اقامه نشده است». (بخاری، 1401، ج 1، ص 123) در روایت منقول از اصحاب امام باقر (ع) نیز آمده است: «از امام باقر (ع) سؤال کردم آیا رسول خدا هرگز سجده سهو به جا آورده است. آن حضرت فرمود: نه و حتی شخص فقیه (که در نماز حضور قلب دارد) نیز این دو سجده را به جا نمی آورد». (شیخ طوسی، 1365، ج 2، ص 350 و 351)

2. عدم جواز اجتهاد از سوی اهل بیت(ع)

دیدگاه دوم که از سوی فقیهان امامیه و برخی فقیهان اهل سنت بیان شده آن است که اجتهاد در موارد عدم وجود نص از سوی رسول خدا و امامان معصوم (ع) جایز نبوده و این عمل از سوی آنان واقع هم نشده است. از جمله شیخ طوسی و طبرسی در این مورد می نویسند:

«جایز نیست پیامبران بر اساس اجتهاد حکم کنند و دیدگاه صحیح در نزد ما همین است. ... دلیل بر صحت این دیدگاه آن است که به پیامبران وحی می شود و راه رسیدن به علم را دارند، پس چگونه جایز است که به ظن عمل کنند؟» (شیخ طوسی، 1409، ج 7، ص 267؛ طبرسی، 1415، ج 7، ص 103)

علامه حلی از فقیهان امامیه نیز در مورد اجتهاد امامان معصوم (ع) می نویسد: «همچنین به نظر فقیهان امامیه اجتهاد از سوی امامان (ع) نیز معنا و مفهومی ندارد، زیرا آنان معصوم هستند و احکام شرعی را با تعلیم رسول خدا یا با الهام از سوی خداوند متعال دریافت می کنند» (علامه حلی، 1404، ص 241)

برخی از فقیهان اهل سنت نیز اجتهاد پیامبران در این موارد را جایز ندانسته و حتی برخی از آنان، اعتقاد به این امر را کفر دانسته اند. (ابن حزم، بی تا، ج 5، ص 699-701) دیدگاه صحیح در این باره همین نظریه است. برخی از دلایل اثبات این دیدگاه به شرح ذیل است:

(الف) آیات قرآن: قرآن در آیات 3 و 4 سوره نجم می فرماید:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ؛ و سخن از روی هوی نمی گوید. سخن او بجز

وحیی که وحی می شود نیست.»

در این آیات قرآن کریم همه سخنان پیامبر اسلام (ص) را وحی و سخن خداوند دانسته است، از این رو این آیات اجتهادی بودن سخنان آن حضرت را نفی می کند. (شیخ طوسی، 1417، ج 2، ص 735) از این رو سخن برخی که وحیانی بودن سخنان رسول خدا را منحصر به قرآن دانسته اند. (شوکانی، 1356ق: 256) صحیح نیست، زیرا لازمه این سخن تخصیص اکثر است که امری مستهجن می باشد. (سبحانی، 1418، ج 1، ص 116)

دلیل دیگر آیات 38 سوره انعام و 3 سوره مائده است که می فرماید: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ؛ ما در این کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکرده ایم» و «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم». در تفسیر آیات یاد شده در روایتی امام رضا (ع) فرمود:

«همانا خداوند پیامبر خویش را قبض روح نفرمود، مگر این که دین را برایش تکمیل کرد و قرآن را بر او نازل فرمود که بیان هر چیز در آن است و حلال و حرام و حدود و احکام و تمام احتیاجات

مردم را در قرآن به صورت کامل بیان نمود؛ چنان که می‌فرماید: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ؛ ما چیزی را در قرآن فروگذار نکردیم» و در حجة‌الوداع که آخر عمر پیامبر (ص) بود این آیه را نازل کرد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ؛ امروز دینتان را بر شما کامل کردم» و امر امامت از اکمال دین است...» (کلینی، 1365، ج 1، ص 199)

بر اساس آیات و روایت یاد شده، قرآن جامع همه معارف و احکامی است که بشر تا قیامت به آنها نیاز دارد و دسترسی به همه این علوم و معارف هر چند برای عموم انسانها و حتی فقیهان امکان پذیر نیست، ولی اهل بیت (ع) علم کامل به همه معارف و احکام قرآن دارند. بر این اساس، پس از نزول قرآن عدم وجود نص و نیاز رسول خدا و امامان معصوم (ع) به اجتهاد معنایی نخواهد داشت. (مکارم شیرازی، 1367، ج 20، ص 463)

ب) روایات: روایات فراوانی بر علم اهل بیت (ع) به همه احکام الهی و عدم نیاز آنان به اجتهاد دلالت دارد، مانند حدیث امام باقر (ع) که می‌فرماید:

«ان الله تبارک و تعالی لم يدع شيئا تحتاج اليه الامه الا انزله في كتابه وبينه لرسوله؛ خداوند آنچه را که امت به آن احتیاج دارند را در قرآن نازل کرده و آنها را برای رسولش بیان کرده است.» (کلینی، 1365، ج 1، ص 48)

در حدیثی دیگر سماعه خطاب به امام کاظم (ع) عرض کرد:

«آیا هر چیزی که می‌گوئید در کتاب خدا و سنت رسول او وجود دارد و یا با رای خود می‌گوئید؟ حضرت فرمود: هر چیزی را که می‌گوئیم در کتاب خدا و سنت پیامبر وجود دارد.» (مجلسی، 1403، ج 2، ص 173)

و در نقلی دیگر آمده است:

«ما از کتاب خداوند و سنت رسول خدا (ص) عدول نمی‌کنیم. پس آنگاه که خداوند ما را در قیامت مبعوث کند یا وارد بر پروردگارمان شویم می‌گوییم: خدایا، ما به کتاب تو و سنت پیامبرت تمسک کردیم و دیگران (پیروان غیر اهل بیت) می‌گویند: به رای خود عمل کردیم. پس از آن خداوند هر گونه بخواهد با ما و آنان رفتار می‌کند.» (کلینی، 1365، ج 4، ص 293)

روایات یاد شده نیز به روشنی دلالت دارند که قرآن کریم و سنت پیامبر (ص) جامع همه معارف و احکام الهی است که این علوم و احکام در نزد اهل بیت (ع) قرار دارد و آنان تنها بر اساس قرآن

و سنت حکم می کنند، از این رو عدم وجود نص در نزد اهل بیت(ع) و نیاز آنان به اجتهاد در هیچ موردی معنا ندارد.(فیض کاشانی، 1411، ج 12، ص 431)

#### ب) اجتهاد و استنباط عام از سوی اهل بیت(ع):

قسم دیگر اجتهاد، اجتهاد از نصوص، یعنی استنباط از کتاب و سنت است که در اصطلاح فقه از آن با عنوان اجتهاد عام یاد می شود. در این مورد فقیهان شیعه یا اهل سنت کمتر سخن گفته اند، اما معدود فقیهانی که در این باره سخنی گفته اند دیدگاههای متفاوتی بیان کرده اند. از جمله برخی فقیهان معاصر امامیه در این باره می نویسد:

«اهل بیت(ع) از اجتهاد و استنباط احکام از قرآن منزّه هستند، زیرا با وجود علم آنان به احکام الهی احتیاج به استنباط ندارند، زیرا علم آنان به احکام قرآن با تعلیم الهی و ارث بردن از رسول خدا(ص) بوده است. از این رو مراد به استنباط اهل بیت(ع) تنها مجرد دریافت احکام از کتاب عزیز است.»(بحرانی، 1419، ج 3، ص 211)

در مقابل، از کلام برخی استفاده می شود که اهل بیت(ع) نیز احکام شرعی را از قواعد و اشارات خاص قرآن استنباط می کنند. از جمله برخی فقیهای معاصر در این باره می نویسد:

«کسی که در روایات امامان اهل بیت(ع) غور کند درمی یابد که آنان از آیات قرآن نکاتی بدیع و معانی بالاتر از فهم دیگران استنباط می کنند که شخص ناآگاه گمان می کند این نوع برداشت از آیات، تفسیر به رأی و تحمیل بر آیه است، لیکن بعد از دقت در روایت و آگاهی از چگونگی استدلال آنان فهمیده می شود که آیه یاد شده بر معنای والای برداشت شده دلالت غیر آشکاری دارد که دیگران از آن غفلت کرده اند.»(سبحانی، 1418، ج 1، ص 28)

سپس بعد از اشاره به نمونه هایی از این گونه روایات، آورده است:

«امامان از اهل بیت(ع) سبقت گیرندگان در این میدان هستند و از قرآن احکامی را استنباط می کنند که فهم دیگران قادر به برداشت آنها نیست.»(سبحانی، 1418، ج 1، ص 29)

دیدگاه صحیح در این باره همین رأی است، به این بیان که هر چند بر اساس شواهد و ادله فراوان، علم اهل بیت(ع) علم لدنی و موهبتی است و آنان از راه الهام و تعلیم الهی(کلینی، 1365، ج 1، ص 275) یا وراثت علوم نبوی(کلینی، 1365، ج 1، ص 264) از همه علوم و احکام شرعی آگاهند و جهل به احکام شرعی و علم پیدا کردن به آنها از طریق استنباط از نصوص معنا ندارد، لیکن آنان در موارد فراوان به جهت برخی مصالح و اهداف، همچون اثبات و حیاتی بودن احکام

صادر شده از سوی خود(کلینی، 1365، ج1، ص60)، تعلیم شیوه اجتهاد و استنباط احکام به مسلمانان(کلینی، 1365، ج3، ص30)، احتجاج در برابر مخالفان(کلینی، 1365، ج5، ص25) و اصلاح خطای برخی مسلمانان در برداشت احکام از قرآن(حر عاملی، 1414، ج20، ص465) احکام شرعی را از طریق استنباط بیان می کردند و بر همین اساس، می توان اذعان کرد که پایه گذار اصلی دانش استنباط و اجتهاد عام اهل بیت(ع) به شمار می روند.

البته تفاوتی که میان استنباط اهل بیت(ع)، با اجتهاد و استنباط فقیهان وجود دارد آن است که اولاً: همه مصادر تشریح برای استنباط احکام در نزد اهل بیت(ع) وجود دارد. ثانیاً: همه منابع و دلایل یاد شده در نزد آنان یقینی است و نه ظنی. ثالثاً: اهل بیت(ع) در برداشت احکام شرعی الهی از این مصادر هیچ گونه تردید و ابهامی ندارد، ولی در اجتهاد فقیهان، ممکن است همه منابع و ادله شرعی مورد نیاز وجود نداشته باشد، زیرا هر چند قرآن کریم بدون تحریف و تغییر به نسل های بعدی منتقل شده، ولی ممکن است برخی روایات منقول از اهل بیت(ع) از بین رفته و یا دستخوش تحریف و تبدیل شده و یا حکم مورد نظر شارع از سوی راویان حدیث، به نسل های بعدی به درستی منتقل نشده است. افزون بر این، بسیاری از مصادر تشریح موجود در نزد فقیهان به جهت ضعف سند یا دلالت، منابع و دلایل ظنی باشند و از سوی دیگر ممکن است احکام برداشت شده از منابع تشریح از سوی فقیهان، حکم واقعی الهی نباشد و فقیهان در برداشت خود به خطا رفته باشند.

#### دلایل اجتهاد و استنباط اهل بیت(ع) از نصوص:

دلایل متعددی برای اثبات استنباط احکام از آیات قرآن از سوی اهل بیت(ع) وجود دارد که در ذیل به برخی از عمده ترین آنها اشاره می شود:

**الف) آیات قرآن:** دلیل نخست بر امکان و وقوع استنباط از سوی اهل بیت(ع) آیه 83 سوره نساء است که می فرماید:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ وُلُوَّ رُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّكَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَ مِنْهُمْ»؛ و چون خبری، چه ایمنی و چه ترس به آنها رسد، آن را در همه جا فاش می کنند و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولو الامرشان رجوع می کردند، حقیقت امر را از آنان درمی یافتند».

مورد نزول آیه، هر چند اخبار مربوط به امنیت یا ناامنی است (طبرسی، 1415ق، 3/142) لیکن مراد از استنباط در آیه عام است و هر گونه استخراج رای و نظر صحیح در موضوعات مختلف اجتماعی، سیاسی، علمی از جمله معارف و احکام قرآن را شامل می شود. (مکارم شیرازی، 1367، ج 4، ص 30) و مقصود از «اولی الامر» نیز در آیه اهل استنباط و دانشمندان صاحب نظر اند. (فخر رازی، 1413، ج 10، ص 199؛ مکارم شیرازی، 1367، ج 4، ص 31) که در رتبه نخست آنان اهل بیت (ع) قرار دارند (مکارم شیرازی، 1367، ج 4، ص 31) و یا اهل بیت (ع) تنها مصداق آن هستند، چنان که در برخی روایات معصومان (ع) افزون بر عام شمرده شدن استنباط در آیه، امامان معصوم (ع) تنها مصداق اولی الامر دانسته شده اند. (حر عاملی، 1414، ج 27، ص 171)

**ب) روایات:** روایات متعددی از اهل بیت (ع) نقل شده که بر وقوع استنباط احکام از آیات قرآن از سوی آنان دلالت دارد. این روایات به سه دسته قابل تقسیم است:

دسته اول: روایاتی است که در آنها اهل بیت (ع) به برخی اصول و قواعد استنباط از قرآن اشاره کرده اند، مانند روایت امام صادق (ع) که فرمود:

«وکل شی من القرآن «أو» فصاحبه بالخيار یختار ما شاء وکل شی فی القرآن «فان لم یجد» او «لم یستطیع» فعلیه کذا، فلیس بالخيار وعلیه الاول، فان لم یستطع او لم یجد فالثانی، ثم کذلک بعده؛

هر چیزی [حکمی] که در قرآن با تعبیر «أو» آمده، مکلف مخیر است هر کدام را انتخاب نماید، اما هر حکمی که قرآن با تعبیر «فان لم یجد» یا «لم یستطع» آمده، مکلف مخیر نیست و باید حکم نخست را انتخاب نماید. اما اگر نتوانست یا آن را نیافت وظیفه او بجا آوردن دومی است و همین طور است موارد بعد از آن». (کلینی، 1365، ج 4، ص 358)

دسته دوم: احادیثی است که در آنها اهل بیت (ع) به برخی قواعد استنباط اشاره کرده و سپس با استناد به این قواعد، احکامی را از آیات قرآن برداشت کرده اند، مانند روایت زراره که خطاب به امام باقر (ع) عرض کرد:

«آیا به من خبر نمی دهید که از کجای قرآن فهمیدید مسح باید بر بعض سر و پاها انجام شود. امام تبسمی کردند و فرمودند: ای زراره، این مطلب را رسول خدا (ص) گفته است و در کتاب خدا نیز آمده است، آنجا که می فرماید: «فَاعْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» ما فهمیدیم در وضو تمام صورت باید شسته شود و از جمله: «وَأَيُّدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» نیز همین امر فهمیده می شود. سپس خداوند

می‌فرماید: «وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ» از این جمله فهمیدیم مسح باید بر بعض سر باشد، به جهت وجود «باء» در جمله یاد شده. سپس قرآن پاها را عطف بر سر کرده است: «وَأَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» همچنان که دستها را عطف بر صورت کرده است: «وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ» از این عطف فهمیدیم در پاها نیز همانند سر باید قسمتی از آن مسح شود و پیامبر نیز این معنا را برای مردم تفسیر نمود؛ ولی آن را ضایع کردند». (کلینی، 1365، ج 3، ص 30)

در این روایت، امام (ع) با استناد به قواعد نحوی، همچون: اطلاق کلمه «وجوهکم» که همه صورت را شامل می‌شود و به کار رفتن حرف «باء» در «برؤوسکم» که بر بعضیت دلالت دارد و عطف برخی از جملات به بعضی دیگر با «واو» عاطفه، احکامی را از قرآن استنباط کرده‌اند. دسته سوم: روایاتی است که اهل بیت (ع) به گونه عملی احکامی را با استفاده از قواعد استنباط، از قرآن برداشت کرده‌اند، بدون این که به طور صریح به قاعده یاد شده از سوی آنان اشاره شود. این روایات فراوانند که تنها به چند نمونه از آنها اشاره می‌شود. در روایتی امام صادق (ع) می‌فرماید:

«لا تحلفوا بالله صادقین ولا کاذبین، فان الله عزوجل قد نهی عن ذلك، فقال: عزوجل: «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ»؛ خداوند را با روغ یا راست در معرض سوگند قرار ندهید؛ زیرا خداوند عزوجل از آن نهی کرده و می‌فرماید: خداوند را در معرض سوگندهایتان قرار ندهید». (کلینی، 1365، ج 7، ص 434)

در روایتی رسول خدا (ص) نیز فرمود:

«کل العتق يجوز له المولود الا كفارة القتل، فان الله تعالى يقول: «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٌ» قال: یعنی بذلک مقره قد بلغت الحنث؛ در آزاد ساختن بردگان آزادی کودک کفایت می‌کند، مگر در کفاره قتل؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «پس برده مؤمن آزاد شود» فرمود: یعنی برده، اقرار به اسلام کرده و به حد بلوغ رسیده باشد». (کلینی، 1365، ج 7، ص 463)

در این دو روایت اهل بیت (ع) با استناد به قواعد اصولی احکامی را استنباط کرده‌اند. در روایت نخست، امام (ع) با استناد به اطلاق: «أَيْمَانِكُمْ» از سوگند خوردن به نام خدا، چه راست یا دروغ نهی کرده‌اند و در روایت دوم با استناد به مقید شدن برده به قید ایمان: «رَقَبَةٌ مُؤْمِنَةٌ» تنها آزادی برده مومن را در کفاره قتل مشروع شمرده‌اند. در حدیثی عبد الله بن سنان نیز گوید:

«سألته عن قول الله عزوجل: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» البيت عنى أو الحرم؟ قال: من دخل الحرم من الناس مستجيرا به فهو آمن من سخط الله ومن دخله من الوحش والطيور كان آمنا من أن يهاج أو يؤذى حتى يخرج من الحرم؛ از امام صادق(ع) از سخن خداوند که می فرماید: «کسی که وارد آن شود در امان است» سوال کردم آیا مقصود خانه خداست یا حرم الهی؟ حضرت فرمود: کسی که از مردم داخل حرم شود و به آن پناه آورد از عذاب الهی در امان است و هر حیوانی از وحوش و پرندگان که داخل حرم شود از رمانیدن و آزار رسانیدن تا زمانی که از حرم خارج شود در امان است».(کلینی، 1365، ج 4، ص 226)

در این روایت، امام(ع) با استناد به عموم «ومن دخله» همه وارد شوندگان به حرم، اعم از انسانها یا حیوانات را در امان دانسته اند. در حدیثی دیگر امام باقر(ع) فرمود:

«فی قول الله: «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» قال: هو أدنى الأذنى، حرمه الله فما فوقه؛ در مورد سخن خداوند که می فرماید: «هر گاه پدر و مادر یا یکی از آن دو سالخورده شوند، به آنان حتی اف نگو و آنان را از خود نران و با آنان به اکرام سخن بگوی» فرمود: اف گفتن پایین ترین بی احترامی هاست، خداوند این عمل و بالاتر از آن را در این آیه حرام کرده است».(نوری، 1408، ج 15، ص 191)

در حدیثی از امیر مؤمنان علی(ع) نیز آمده است:

«لا يجوز للمسلم التزويج بالأمة اليهودية ولا النصرانية، لأن الله تعالى قال: «مِن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ»؛ جایز نیست مسلمان با کنیز یهودی و مسیحی ازدواج کند، زیرا خداوند متعال می فرماید: از کنیزان مومن ازدواج کند».(راوندی، بی تا، ص 211)

در این دو روایت برخی احکام شرعی با استناد به مفهوم آیات استنباط شده است. در روایت نخست با استناد به مفهوم موافق، هر گونه آزار بالاتر از اف گفتن حرام شمرده شده و در روایت دوم با استناد به مفهوم مخالف وصف، ازدواج با کنیز غیر مسلمان حرام شمرده شده است.

#### نتیجه گیری:

در مورد اجتهاد احکام شرعی از سوی اهل بیت(ع) دیدگاههای متفاوتی در میان فقیهان مطرح است. برخی از فقیهان اهل سنت اجتهاد پیامبر را جایز شمرده و در برابر، عموم فقیهان امامیه و برخی از فقیهان اهل سنت از عدم جواز و وقوع اجتهاد از سوی رسول خدا و امامان معصوم یاد کرده اند. دیدگاه سوم در این باره آن است که اجتهاد در این بحث را باید به دو قسم اجتهاد در

موارد عدم نص و اجتهاد از نصوص تفکیک کرد. در مورد نخست، دیدگاه صحیح به نظر عموم فقیهان امامیه و برخی فقیهان اهل سنت آن است که اجتهاد بر رسول خدا و امامان معصوم (ع) جایز نیست، زیرا آنان همیشه دسترسی به نص از طریق تعلیم الهی یا وراثت نبوی دارند، از این رو نیازی به اجتهاد و رای خود ندارند. اما در مورد دوم، دیدگاه صحیح آن است که اجتهاد هم بر رسول خدا و هم امامان معصوم جایز بوده و این عمل در موارد فراوان از سوی آنان واقع هم شده است. دلیل این امر افزون بر برخی آیات قرآن، روایات فراوانی است که از استنباط احکام شرعی از سوی آنان با استفاده از قواعد این علم یاد شده است. البته با توجه به علم لدنی اهل بیت (ع) به احکام الهی، باید اجتهاد و استنباط احکام شرعی از قرآن یا سنت از سوی آنان را به جهت تحقق اهدافی خاص همچون بیان وحیانی بودن احکام صادر شده از سوی خود، تعلیم شیوه استنباط احکام از قرآن و سنت، احتجاج در برابر مخالفان و یا تصحیح برداشت غلط احکام از قرآن و سنت شمرد.

#### منابع:

1. قرآن کریم.
2. ابن حزم، علی، (بی تا). الاحکام فی اصول الاحکام، قاهره، بی نا.
3. ابن فارس، احمد، (1404ق). معجم مقاییس اللغه، تحقیق: عبد السلام محمد هارون، قم، انتشارات دفتر تبلیغات.
4. ابن منظور، محمد بن مکرم (1405ق). لسان العرب، قم، نشر ادب حوزه.
5. امینی، عبد المومن، (1388ق). بررسی اجتهاد پیامبر در منابع فریقین، فصلنامه پژوهشی کوثر معارف، سال پنجم، ش 14، ص 205-237.
6. انصاری، محمد علی، (1415ق). الموسوعه الفقهیه المیسره، اول، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
7. آمدی، علی بن محمد، (1402ق). الاحکام فی اصول الاحکام، تحقیق: عبد الرزاق العفیفی، دوم، قم، انتشارات دفتر تبلیغات.
8. بحرانی، احمد، (1419ق). الرسائل الاحمدیه، اول، قم، دارالمصطفی.
9. بخاری، محمد بن اسماعیل (1401ق). صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر.

10. جصاص، احمد بن على (1405ق). الفصول فى الاصول، تحقيق: عجىل جاسم النمشى، بى جا، بى نا.
11. جصاص، احمد بن على (1415ق). احكام القرآن، تحقيق: عبدالسلام محمد، بيروت، دارالكتب العلميه.
12. جوهرى، اسماعيل بن حماد (1407ق). الصحاح، تحقيق: احمد عبد الغفور، چهارم، بيروت، دارالعلم.
13. حر عاملى، محمد بن حسن (1384ق). الجواهر السنيه، نجف، بى جا.
14. (1414ق). وسائل الشيعه، دوم، قم، مؤسسه آل البيت.
15. حكيم، محمد تقى، (1979م). الاصول العامه للفقہ المقارن، دوم، بى جا، مؤسسه آل البيت.
16. حيدرى، سيد كمال، (1429ق). علم الامام، تقرير: على حمود العبادى، اول، بى جا، دارفراقد.
17. الخلاف، عبد الوهاب، (بى تا). مصادر التشريع الاسلامى، كويت، دارالقلم.
18. راوندى، فضل الله، (بى تا). النوادر، اول، قم، موسسه دارالحديث.
19. سبحانى، شيخ جعفر، (1418ق). موسوعه طبقات الفقهاء، اول، قم، مؤسسه امام صادق.
20. سرخسى، محمد بن احمد، (1414ق). اصول السرخسى، تحقيق: ابوالوفا الافغانى، اول، بيروت، دارالكتب العلميه.
21. سيد مرتضى، على بن حسين (1409ق). تنزيه الانبياء، دوم، بيروت، دارالاضواء.
22. شاهرودى، محمود، (1428ق). موسوعه الفقه الاسلاميه، اول، قم، مؤسسه دائره المعارف الفقه الاسلامى.
23. شريف مرتضى، على بن حسين (1405ق). رسائل الشريف مرتضى، تحقيق: حسينى و رجائى، قم سيد الشهداء.
24. شيخ طوسى، محمد بن حسن (1365). تهذيب الاحكام، تحقيق: سيد حسن موسوى، چهارم، تهران، دارالكتب الاسلاميه.

25. شيخ طوسي، محمد بن حسن (1409ق). التبيان، تحقيق: احمد حبيب، قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي.
26. ----- (1417ق). العده في الاصول، تحقيق: محمد رضا انصاري، اول، قم، مؤسسه بعثت.
27. شيرازي، ابراهيم، (1406ق). اللمع في اصول الفقه، دوم، بيروت، عالم الكتب.
28. صدر، سيد محمد، (1427ق). ما وراء الفقه، سوم، قم، انتشارات المحبين.
29. صدر، محمد باقر، (1406ق). دروس في علم الاصول، دوم، بيروت، دارالكتاب اللبناني.
30. ضيائي فر، سعيد، (1387). «اجتهاد پیامبر»، مجله فقه، ش 55، 64-36.
31. طباطبائي، محمد حسين، (بي تا) الميزان، قم، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه، بي تا.
32. طبرسي، فضل بن حسن، (1415ق). مجمع البيان، بيروت، مؤسسه الاعلمي.
33. طبري، محمد، (1415ق). جامع البيان، تحقيق: شيخ خليل ميس، بيروت، دارالفكر.
34. علامه حلي، حسن بن يوسف (1404ق). مبادئ الوصول، تحقيق: عبد الحسين محمد، سوم، قم، انتشارات دفتر تبليغات.
35. ----- (1414ق). تذكرة الفقهاء، علامه حلي، اول، قم، مؤسسه آل البيت.
36. فخر رازي، محمد بن عمر (1413ق). التفسير الكبير، قم، انتشارات دفتر تبليغات.
37. فيض كاشاني، محسن (1411ق). الوافي، تحقيق: ضياء الدين حسيني، اول، اصفهان، مكتبة امير المومنين.
38. كليني، محمد بن يعقوب، (1363). الكافي، تحقيق: علي اكبر غفاري، تهران، دارالكتب الاسلاميه.
39. مجلسي، محمد باقر، (1410). مرآة العقول، تحقيق: شيخ علي آخوندي، اول، تهران، دارالكتب الاسلاميه.
40. ----- (1403ق). بحار الانوار، بيروت، مؤسسه الوفاء.
41. محقق بحراني، يوسف (بي تا). الحدائق الناضره، قم، مؤسسه نشر اسلامي، بي تا.
42. مصطفوي، حسن، (1417ق). التحقيق، اول، تهران، مؤسسه الطباعه والنشر وزارة الثقافه والارشاد الاسلامي.

43. مكارم شيرازى، ناصر، (1375). تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلاميه.
44. نورى، ميرزا حسين، (1408ق). مستدرک الوسائل، اول، بيروت، مؤسسة آل البيت.
45. نيشابورى، مسلم بن حجاج، (بى تا). صحيح مسلم، بيروت، دارالفكر، بى تا.

#### References:

1. The Holy Quran.
2. Ibn Hazm, Ali, (n.d.). Al-Ahkam fi Usul al-Ahkam, Cairo, n.p. (in Arabic)
3. Ibn Faris, Ahmad, (2025). Mu'jam Maqayis al-Lughah, Edited by: Abd al-Salam Muhammad Harun, Qom, Islamic Propaganda Office Publications. (in Arabic)
4. Ibn Manzur, Muhammad ibn Mukarram (2026). Lisan al-Arab, Qom, Nashr Adab Hawzah. (in Arabic)
5. Amini, Abd al-Mu'min, (2009). "A Study of the Prophet's Ijtihad in the Sources of the Two Factions," Kawthar Ma'arif Research Quarterly, Vol. 5, No. 14, pp. 205-237. (in Persian)
6. Ansari, Muhammad Ali, (2036). Al-Mawsu'ah al-Fiqhiyyah al-Muyassarah, 1st ed., Qom, Majma' al-Fikr al-Islami. (in Arabic)
7. Amidi, Ali ibn Muhammad, (2023). Al-Ahkam fi Usul al-Ahkam, Edited by: Abd al-Razzaq al-Afifi, 2nd ed., Qom, Islamic Propaganda Office Publications. (in Arabic)
8. Bahrani, Ahmad, (2040). Al-Rasa'il al-Ahmadiyyah, 1st ed., Qom, Dar al-Mustafa. (in Arabic)
9. Bukhari, Muhammad ibn Ismail (2022). Sahih Bukhari, Beirut, Dar al-Fikr. (in Arabic)
10. Jassas, Ahmad ibn Ali (2026). Al-Fusul fi al-Usul, Edited by: Ujayl Jassim al-Nimshi, n.p., n.d. (in Arabic)
11. Jassas, Ahmad ibn Ali (2036). Ahkam al-Quran, Edited by: Abd al-Salam Muhammad, Beirut, Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.
12. Jawhari, Ismail ibn Hammad (2049). Al-Sihah, Edited by: Ahmad Abd al-Ghafur, 4th ed., Beirut, Dar al-Ilm. (in Arabic)
13. Hurr Amili, Muhammad ibn Hasan (2005). Al-Jawahir al-Saniyyah, Najaf, n.d. (in Arabic)
14. ----- (2035). Wasa'il al-Shi'ah, 2nd ed., Qom, Mu'assasat Al al-Bayt. (in Arabic)

15. Hakim, Muhammad Taqi, (1979). *Al-Usul al-Ammah lil Fiqh al-Muqarin*, 2nd ed., n.p., Mu'assasat Al al-Bayt. (in Arabic)
16. Haydari, Sayyid Kamal, (2050). *Ilm al-Imam*, Report by: Ali Hamud al-Abadi, 1st ed., n.p., Dar Faraqid. (in Arabic)
17. Al-Khilaf, Abd al-Wahhab, (n.d.). *Masadir al-Tashri' al-Islami*, Kuwait, Dar al-Qalam. (in Arabic)
18. Rawandi, Fadl Allah, (n.d.). *Al-Nawadir*, 1st ed., Qom, Mu'assasat Dar al-Hadith. (in Arabic)
19. Subhani, Shaykh Ja'far, (2039). *Mawsu'at Tabaqat al-Fuqaha'*, 1st ed., Qom, Mu'assasat Imam Sadiq. (in Arabic)
20. Sarakhsi, Muhammad ibn Ahmad, (2035). *Usul al-Sarakhsi*, Edited by: Abu al-Wafa al-Afghani, 1st ed., Beirut, Dar al-Kutub al-Ilmiyyah. (in Arabic)
21. Sayyid Murtada, Ali ibn Husayn (2030). *Tanzeeh al-Anbiya'*, 2nd ed., Beirut, Dar al-Adwa'. (in Arabic)
22. Shahrudi, Mahmud, (2049). *Mawsu'at al-Fiqh al-Islamiyyah*, 1st ed., Qom, Mu'assasat Da'irat al-Ma'arif al-Fiqh al-Islami. (in Arabic)
23. Sharif Murtada, Ali ibn Husayn (2026). *Rasa'il al-Sharif Murtada*, Edited by: Husayni and Raja'i, Qom, Sayyid al-Shuhada'. (in Arabic)
24. Shaykh Tusi, Muhammad ibn Hasan (1986). *Tahdhib al-Ahkam*, Edited by: Sayyid Hasan Musawi, 4th ed., Tehran, Dar al-Kutub al-Islamiyyah. (in Arabic)
25. Shaykh Tusi, Muhammad ibn Hasan (2030). *Al-Tibyan*, Edited by: Ahmad Habib, Qom, Islamic Propaganda Office Publications.
26. ----- (2038). *Al-Uddah fi al-Usul*, Edited by: Muhammad Reza Ansari, 1st ed., Qom, Mu'assasat Bi'that. (in Arabic)
27. Shirazi, Ibrahim, (2027). *Al-Luma' fi Usul al-Fiqh*, 2nd ed., Beirut, Alam al-Kutub. (in Arabic)
28. Sadr, Sayyid Muhammad, (2048). *Ma Wara' al-Fiqh*, 3rd ed., Qom, Intisharat al-Muhibbin. (in Arabic)
29. Sadr, Muhammad Baqir, (2027). *Durus fi Ilm al-Usul*, 2nd ed., Beirut, Dar al-Kitab al-Lubnani. (in Arabic)
30. Ziya'i Far, Sa'id, (2005). "Ijtihad of the Prophet," *Fiqh Journal*, No. 55, pp. 36-64. (in Persian)

31. Tabataba'i, Muhammad Husayn, (n.d.) Al-Mizan, Qom, Islamic Seminaries Lecturers Society Publications, n.d. (in Arabic)
32. Tabarsi, Fadl ibn Hasan, (2036). Majma' al-Bayan, Beirut, Mu'assasat al-A'lami. (in Arabic)
33. Tabari, Muhammad, (2036). Jami' al-Bayan, Edited by: Shaykh Khalil Mays, Beirut, Dar al-Fikr. (in Arabic)
34. Allamah Hilli, Hasan ibn Yusuf (2025). Mabadi' al-Wusul, Edited by: Abd al-Husayn Muhammad, 3rd ed., Qom, Islamic Propaganda Office Publications. (in Arabic)
35. ----- (2035). Tadhkirat al-Fuqaha', Allamah Hilli, 1st ed., Qom, Mu'assasat Al al-Bayt. (in Arabic)
36. Fakhr Razi, Muhammad ibn Umar (2034). Al-Tafsir al-Kabir, Qom, Islamic Propaganda Office Publications. (in Arabic)
37. Fayd Kashani, Muhsin (2032). Al-Wafi, Edited by: Ziya' al-Din Husayni, 1st ed., Isfahan, Maktabat Amir al-Mu'minin. (in Arabic)
38. Kulayni, Muhammad ibn Ya'qub, (1984). Al-Kafi, Edited by: Ali Akbar Ghaffari, Tehran, Dar al-Kutub al-Islamiyyah. (in Arabic)
39. Majlisi, Muhammad Baqir, (2031). Mir'at al-Uqul, Edited by: Shaykh Ali Akhoondi, 1st ed., Tehran, Dar al-Kutub al-Islamiyyah. (in Arabic)
40. ----- (2024). Bihar al-Anwar, Beirut, Mu'assasat al-Wafa'. (in Arabic)
41. Muhaqqiq Bahrani, Yusuf (n.d.). Al-Hada'iq al-Nadirah, Qom, Mu'assasat Nashr Islami, n.d. (in Arabic)
42. Mostafavi, Hasan, (2038). Al-Tahqiq, 1st ed., Tehran, Mu'assasat al-Tiba'ah wa al-Nashr Wizarat al-Thaqafah wa al-Irshad al-Islami. (in Arabic)
43. Makarim Shirazi, Nasir, (1996). Tafsir Namuneh, Tehran, Dar al-Kutub al-Islamiyyah. (in Persian)
44. Nuri, Mirza Husayn, (2029). Mustadrak al-Wasa'il, 1st ed., Beirut, Mu'assasat Al al-Bayt. (in Arabic)
45. Nishapuri, Muslim ibn Hajjaj, (n.d.). Sahih Muslim, Beirut, Dar al-Fikr, n.d. (in Arabic)